

واکنش نقشبندیان در برابر تجاوزات روس‌ها به ماوراءالنهر

سیده فهیمه ابراهیمی^۱

چکیده: در تاریخ ماوراءالنهر سیاست و نهاد قدرت با دین که در این منطقه در شکل صوفیانه‌اش ظهور یافته، پیوند داشته است. وجود این پیوند مثلی را در این سرزمین ترسیم نمود که رابطه مشروعیت بخش میان اجزاء آن، تأثیر زیادی در تحولات منطقه داشته است. نگاهی به نقش نقشبندیان، مهم‌ترین جزء ساختار سیاسی و دینی فوق در جامعه فرارود، در دوران تجاوز روس‌ها و رابطه آنها با حکومت و توده‌های مردم در جریان مبارزات، موضوعی است که در این نوشتار به گونه‌ای توصیفی بدان پرداخته شده است.

واژه‌گان کلیدی: نقشبندیان، ماوراءالنهر، روس‌ها

مقدمه

نقشبندیان ماوراءالنهر گرچه جریانی بودند که توانستند با پیوند میان مردم گرایی و نخبه گرایی، ائتلافی شگفت انگیز با اجتماع مردم و نهاد قدرت به وجود آورند، اما این مثلث همواره در تاریخ این سرزمین پایدار نبود و البته بی‌ثباتی و برهم خوردن توازن قدرت در آنجا، ناآرامیها و اغتشاشاتی را به دنبال داشته است. و رای آنچه که در این ساختار موجب تنش در جامعه فرارود شد، عوامل دیگری نیز از بیرون، حیات سیاسی و

دینی ساکنان کناره‌های زرفشان را تهدید نمود. آنچه که طبعاً به هنگام هر تهدید خارجی، نیرومندی و استحکام مرزها را موجب می‌شد، حفظ ائتلاف یاد شده بود. یکی از مهمترین تهاجمات به این سرزمین، حمله ازبک خان شیبانی است که به سرنگونی حکومت تیموریان انجامید. در جریان این تهاجم، نقشبندیان به دلیل پیوندهای مستحکمی که با تیموریان داشتند، در برابر حکومت جدید قرار گرفتند و به شدت قلع و قمع شدند. نمونه دیگری از این نوع تجاوز، حمله قلموق‌های بودائی از جانب شرق بود که تجاوزات متناوب آنها در طول دو قرن مشکلات زیادی برای ساکنان این سرزمین به وجود آورد. آنچه که در تاریخ مبهم این سرزمین در این دوره، از نقش نقشبندیان نگاشته شده، حکایت از آن دارد که آنها پیش قراولی نبرد علیه مهاجمین قلموق را به یاری حکومت و توده‌های اجتماع برعهده داشتند و چنان بود که قلموق‌ها در تمامی آن سالها هرگز توفیق پایداری حاصل نکردند. آنچه در اینجا باید مورد توجه قرار گیرد این است که این دو نمونه گرچه مصداق تهدیدات خارجی بود و توسط مهاجمینی بیگانه صورت گرفت، اما ماوراءالنهر تا این زمان هرگز شاهد تجاوزی منسجم، نظام‌مند، دین ستیز که تمامیت و موجودیت آن را به چالش کشد نبود، بلکه آنها صرفاً متجاوزینی بودند که به هدف سلطه سیاسی بر منطقه چنگ می‌انداختند. قدرتی که به شیوه‌ای نظام یافته به آرامی در طول چند قرن با هدف سلطه سیاسی - دینی و با ظهور پدیده‌ای به نام استعمار در این منطقه ظاهر شد، از آن روس‌ها بود. رابطه نقشبندیان با حکومت در این زمان بسیار آشفته بود. حکومت منغیت با هدف کاهش قدرت فزاینده نقشبندیان با بیان نظریه تلفیق نهاد دین و قدرت و تجلی آن در وجود حاکم سیاسی، آنها را در انزوا قرار داد. از این رو هنگامی که صدای پای سپاهیان روس در پشت درهای خان نشین خوقند شنیده شد، این ائتلاف به شدت آسیب دید. با توجه به شیوه مبارزه متفاوت روس‌ها در ماوراءالنهر، طبعاً انتظار مشاهده آنچه که در قفقاز دیده شد در اینجا بی‌مورد است. البته علاوه بر تغییر استراتژی از جانب حکومت تزاری، همان‌طور که اشاره شد، در این منطقه نه رهبر مقتدری همچون شامل، نه یک نهضت بنیادگرا همچون نهضت شریعت نقشبندیان قفقاز، و نه روحیه جهادی وجود ندارد؛ از این رو اشکال متفاوتی از مبارزه را شاهدیم که در هر منطقه‌ای شکل منحصر به فرد خود را دارد و چون سازمان دهی و انسجام خاص را ندارد لاجرم محکوم به شکست است.

در این نوشتار تلاش می‌شود که با بررسی منابع باقی مانده و با پشتوانه اندک انجام شده در ایران، پژوهشهای توصیفی از حضور و مقاومت مهمترین جریان دینی منطقه در برابر متجاوزان روسی داشته باشیم و از روی روایت‌های پنهان مانده از تلاشهایی پرده برداریم که در ترکستان از معدود مجاهدتهای مسلحانه‌ای بود که برای لرزدان پایههای اقتدار حکومت تزاری در منطقه صورت گرفت.

اوضاع عمومی ماوراءالنهر در آستانه تجاوز روس‌ها

در گریبهای پیوسته و دامنه‌داری که از روزهای شکل‌گیری حکومت منغیت‌ها در ماوراءالنهر آغاز شده بود، به پراکندگی و واگرایی سیاسی در مراکز اصلی قدرت در منطقه دامن زد. مراکزی که صاحب اقتدار سیاسی بودند، با تکیه بر نیروهای قومی و قبیله‌ای و وضعیت اقتصادی خود، در برخی موارد موقعیت خود را برتر و بالاتر از بخارا می‌دانستند و به همین دلیل تمایل چندانی به تبعیت از آن نداشتند. به عنوان مثال، خان نشین خوقند به پشتوانه تولیدات کشاورزی قابل توجه و قرار گرفتن در مسیر تجاری چین که از این طریق درآمد خوبی به دست می‌آورد و همچنین با تکیه بر توانمندی عناصر و نیروهای قبیله‌ای که بعضاً به خاطر منافع مشترک در فرغانه گرد هم می‌آمدند، به تدریج خود را یک قدرت برتر در منطقه مطرح نمود و پس از اندک زمانی در صدد توسعه قلمرو در نقاط دیگر برآمد. البته منغیت‌ها همواره این توسعه‌طلبی را با قدرت خود در تضاد می‌دیدند و همین عامل سبب درگیری مداوم میان آنها می‌شد (وامبری، ۱۳۸۰، ۲۳۸).

کانون دیگر قدرت از مدتها پیش در منطقه خوارزم شکل گرفته بود. این مرکز سابقه سیاسی بیشتری از خوقند داشت. در دوره شیبانیان و سپس اشترخانیان، هرچند حاکمان خوارزم به گونه‌ای خویشاوند نزدیک از بکان بخارا محسوب می‌شدند، این نسبت قبیله‌ای هرگز مانع از آن نشد که منازعه و کشمکش میان آنها رخ ندهد (لین پول، ۱۳۷۰، ۲۴۳). بدیهی است که این جدالها با شدت فزونی به دوره منغیت‌ها منتقل شد و ادامه یافت. علاوه بر این، باید به مرزهای جنوبی بخارا نیز اشاره کرد؛ جایی که قدرت افغان‌ها در حال افزایش بود و آنها در مورد حواشی و سواحل جنوبی جیحون مدعی بودند، منطقه‌ای که حکام ازبک وابسته به دربار بخارا، مدتها پس از زوال قدرت ایران در منطقه، بر آن حاکمیت داشتند. (وامبری، همانجا).

ورای این آشفتگیها و درگیریها، رخداد بسیار مهم اواخر قرن هجده و قرن نوزده این سرزمین، روی کار آمدن آل منغیت^۱ در بخارا است. این خاندان که در واقع غاصبان حکومت اشترخانین بودند، (گروسه، ۱۳۵۳، ۷۹۷) در مبانی مشروعیت خود که سبب پذیرش آنها از سوی اجتماع و نهادهای قدرت موجود در منطقه می‌شد، با مشکلی جدی مواجه بودند. منغیتان برای ترمیم این آسیب کوشیدند که از نفوذ معنوی شیوخ بهره‌مند شوند. آنها علاوه بر ایجاد پیوندهای خویشی با نقشبندیان، اعضای طریقت را به مناصب سیاسی مهم گماردند (امیر عالم خان، ۱۳۷۲، ۳۷). بدین ترتیب، پس از گذشت چند سال، با قدرت سیاسی شگفت‌انگیز این طبقه و به تبع آن، قدرت نمایی آنها در عرصه سیاست روبرو شدند. مسلم بود که حذف این جریان به آسانی امکان‌پذیر نبود و بلکه انجام آن، مستلزم خطرپذیری بالایی نیز بود؛ زیرا طبقات اجتماع در برابر شیوخ نقشبندی که جامه صوفیانه به تن کرده بودند تمکین نمودند. اقدام جسورانه و البته نابخردانه در این عرصه از آن امیر نصرالله منغیتی بود (وامبری، ۱۰۴). این امیر صاحب نظریه جدیدی برای قطع دست نقشبندیان از دامان قدرت است. این نظریه بر تفریق نهاد قدرت و دین استوار و معنایش این بود که برای مشروع نمودن حکومت، نیازی به حضور دو قدرت در عرصه سیاست نیست، بلکه حاکم سیاسی در عین حال می‌تواند عالم دینی نیز باشد. امیر نصرالله که به شدت تظاهر به دینداری و زندگی زاهدانه و عالمانه می‌کرد، با این تدبیر که البته فرآیند آن به آسانی طی نشد نقشبندیان را از قدرت به زیر کشید. (Ram, 1979, 29). علاوه بر مقاومت خود نقشبندیان که آزار و تعقیب آنها را به دنبال داشت، مردم و حاکمان نواحی اطراف بخارا نیز واکنش تندی نشان دادند (وامبری، ۱۰۴؛ گروسه، ۴۴۵). این درگیریها در زمان امیر مظفر فرزند امیر نصرالله نیز ادامه داشت، اما امیر مظفر اقتدار و زیرکی پدر را نداشت؛ از این رو در زمان او آشوب و اغتشاش بیشتری خصوصاً در بخارا به وجود آمد (وامبری، همانجا). وجود این اغتشاشات در کنار سه کانون قدرت، در اطراف بخارا و منازعات حاکم نشین بخارا با آنها بخش اعظم حوادث سیاسی قرن نوزده ماوراءالنهر را رقم زده است.

آغاز پیشروی روس‌ها به سمت ترکستان

ریشه تلاشهای آغازین روسیه برای استیلای بر ترکستان به قرن ۱۰ ق / ۱۶ م و عصر

۱. منغیت به معنی بینی پهن می‌باشد.

ایوان چهارم (مخوف) برمی‌گردد (کولائی، ۱۳۷۶، ۲۱). او هیأت‌های تبشیری را برای تبلیغ به منطقه می‌فرستاد و این هیئت‌ها با حفظ صلح و نظم و مداخله کمتر در آداب و رسوم و شیوه زندگی مردم، اهداف سیاسی خود را به طور منظم و سازماندهی شده پیش می‌بردند. آزادی مذهبی مردم حفظ شده بود و تعلیمات دینی‌شان عمومیت داشت. علت اتخاذ چنین رویه‌ای از جانب روس‌ها، عدم وجود بستر مناسب برای پذیرش نیروهای بیگانه در منطقه بود. آنها می‌دانستند که پا به سرزمینی نهاده‌اند که مردمانش سابقه دوازده قرن حیات مذهبی دارند. نسلهایی که در طی این قرون بر پهنه حیات این منطقه ظاهر شدند ملهم از فرهنگ اسلامی بودند. محو فرهنگی که با خون مردم عجین گشته بود، البته بسیار دشوار می‌نمود و زمان قابل توجهی را می‌طلبد؛ زمانی به فاصله انقراض نسل موجود و ظهور نسلی جدید در محیطی با ارزشهای جدید (سارلی، ۱۳۶۲، ۱۷۴).

عامل دیگر کندی تلاش روس‌ها، جنبشهای بنیادگرایانه داخلی بود که حکومت تزاری را تهدید می‌کرد و دربار فاسد، ناتوان‌تر از آن بود که دست به اقدام برد. به همین دلیل، ماوراءالنهر از زمان آغاز فعالیت‌های استعماری روس‌ها یک دوره آرامش نسبی را که با توسعه روسیه در جهت غرب مقارن بود و عملاً تا زمان سلطنت کاترین دوم به طول انجامید، تجربه کرد (کولائی، همانجا). شروع مجدد تحرکات روس‌ها در ماوراءالنهر و ترکستان از آغاز قرن ۱۱ ق / ۱۷ م و با استقرار حکومت رومانوف‌ها در روسیه بود و تا سال ۱۹۰۰ م ادامه یافت.^۱ در قرن ۱۱ ق / ۱۷ م روس‌ها پس از آنکه جنبه‌های مختلف را جهت پیشروی در ماوراءالنهر مورد بررسی قرار دادند، فعالیت‌های خود را به دو روش تنظیم نمودند:

مرحله اول، اعزام نمایندگان متعدد برای شناسایی دقیق خانات و برآورد امکانات مادی و انسانی این منطقه بود و مرحله دوم، پیشروی گام به گام و مرحله‌ای برای وصول به قلمرو خانات، از بازگشت آخرین فرستاده روس‌ها به منطقه چیزی نگذشته بود که نیروهای آنها به دهانه سیحون رسیدند و پیشروی را از خاک خوقند آغاز کردند (کنستنکو، ۱۳۸۳، ۱۳۶) اوضاع سیاسی خوقند در این زمان بسیار آشفته بود. بی‌توجهی

۱. شکست روسیه تزاری در جنگ کریمه در سالهای (۱۸۵۳-۱۸۵۶ م/ ۱۲۷۰-۱۲۷۳ ق) ضرورتی به میان آورد که روسیه سمت و سوی سیاست خود را از بالکان و شرق نزدیک به شرق میانه و دور، ب ویژه آسیای مرکزی تغییر دهد. نفوذ در این منطقه و رشد مناسبات اقتصادی با سایر کشورهای شرق این امکان را برای روسیه به وجود می‌آورد تا اعتبار نظامی و سیاسی خود را که تا آن زمان کاهش یافته بود برقرار سازد و برای فشار آوردن به رقیب اصلی خود، یعنی بریتانیا، شرایط لازم را فراهم سازد (نیکولایو، لارسیا، تاجیکستان، ۱۰).

محمدعلی خان به اوضاع کشور و درگیری گسترده او در نبرد با چینیان سبب شد تا بخشی از اهالی خوقند امیر بخارا را به این دیار دعوت نمایند. به دنبال این حرکت، جنگهای دنباله دار خوقند و بخارا که پیش از این نیز برقرار بود مجدداً آغاز شد. ثمره چنین درگیریهای بی‌سرانجامی، هدر رفتن نیرو و امکانات مالی طرفین بود. در دومین عملیات علیه خوقند، محمدعلی خان دستگیر و کشته و در نتیجه، اوضاع بدتر شد. بحرانهای سیاسی داخلی و کشمکشهای قبیله‌ای مداوم بنیادهای دولت خوقند را دچار تزلزل کرد. جنگ میان فتودالهای قرقیز و قیپاق بر سر قدرت در گرفت (کنساریف، ۱۳۸۰، ۵۸) چنین اوضاع پرآشوبی البته هرگز از دایره توجه و دقت نظر روس‌ها خارج نبود. آنها پس از آنکه شرایط عمومی را با دقت رصد نمودند، به این نتیجه رسیدند که «هیچ نیازی به سیاستهای تهاجمی نیست» (کنستکو، همانجا) و این منطقه بی‌ثبات به مثابه در بازی برای حکومت تزاری خواهد بود (کنساریف، همانجا). ژنرال کافمن که فرماندهی پیشروی به خوقند را برعهده داشت، به سن پترزبورگ اطلاع داد که اهالی خوقند روابط خوبی با روس‌ها دارند. در چنین شرایطی، خدایارخان که برای سومین بار به کمک اطرافیانش حاکم خوقند شد، در سال ۱۸۶۸م / ۱۲۸۵ق موافقتنامه‌ای ظاهراً تجاری با کافمن امضاء نمود. به موجب همین توافقنامه، که در واقع یک سند سیاسی مهم بود، خوقند تیول روسیه شد. (کنستکو، همانجا).

در سوی دیگر این حوادث، توده‌های خسته مردم بودند که به دنبال قدرتی انسجام بخش برای واکنش و اعلام اعاده استقلال و قدرت خان نشین خوقند می‌گشتند. شاید بی‌مناسبت نباشد اگر جایگاه شیوخ نقشبندی را در این سرزمین با موقعیت مراجع تقلید در جوامع شیعی مقایسه کنیم. در ماوراءالنهر، توده‌های اجتماع همواره نیروی تبعی شیوخ خود بودند و سرها و جانها به اراده آنها در راه هدف می‌باختند. نکته افتراق میان مرجعیت جامعه شیعی و شیوخ نقشبندی در جامعه ماوراءالنهر استقلال آنها از نهاد قدرت است. گرچه در جامعه ماوراءالنهر، حکومت مشروعیت خود را از قدرت و نفوذ مشایخ که شبکه خانقاهی آنها در میان مردم پایگاهی نیرومند برای آنها فراهم آورده بود، می‌گرفت، اما ائتلاف حکومت و مشایخ از اهمیت بالایی در این جامعه برخوردار بود. در واقع باید گفت همان قدر که شیوخ به نهاد قدرت مشروعیت می‌بخشیدند، حمایت آنها از مشایخ نیز دوام و پایداری برای آنها به ارمغان می‌آورد. مراجع جامعه شیعی از قدرت بی‌نیازند، اما به نظر نمی‌رسد که شیوخ جامعه

ماوراءالنهر نیازی به قدرت نداشته باشند. به هر حال از سال ۱۲۸۸ق / ۱۸۷۰م به تدریج تحرکاتی در نقاط مختلف دره فرغانه آغاز شد (اشپولر، ۱۳۷۶، ۹۳). نکته بسیار مهم، اینجاست که در هر کانون قدرت شیوه مبارزه و قیام متفاوت از دیگری بود. در بررسی ریشه‌های این دگرگونی و تفاوت بستر اجتماع، آنچه اهمیت زیادی دارد، عبارت است از رابطه حکومت و مشایخ، فضای حاکم بر توده‌های مردم، حلقه‌های صوفیه و ساختار قدرت. در خوقند فضای سیاسی به شدت آشفته بود و این آشفتگی در آن زمان، عنصر مشترک در سراسر ماوراءالنهر بود. توده‌های مردم نیز به تبع آشفتگی اوضاع اجتماعی، سیاسی و اقتصادی اوضاع مشخصی نداشتند. حلقه‌های صوفیه که با اقدامات مغنیان سرکوب شدند، در انزوا قرار گرفتند و گروه‌های زیادی از آنها از بخارا گریخته، و به خوقند آمدند (وامبری، ۱۰۴ / گروسه، ۴۴۵، شمس بخارایی، همانجا) در چنین شرایطی بود که مشایخ، بی‌امید از یاری حکومت و بدون قدرت و توان قابل توجه، به بسیج نیرو پرداختند و آرام آرام بدون هماهنگی با یکدیگر، قیام را آغاز نمودند. عمل انفرادی مشایخ در این منطقه، خود نشان از آسیب دیدن حلقه‌های نقشبندی و ضعف عنصر رهبری در این منطقه داشت. از اولین تحرکات ضد روسی و دینی در منطقه که به صورت اعتراضی عمومی جامعه مسلمان علیه متجاوزین در دارالاسلام رخ نمود شورش اندیجان بود.^۱

شورش اندیجان

در سال ۱۲۵۳ق / ۱۸۸۵م مرزهای اُش، مرغیلان و اندیجان شاهد شورشی به رهبری درویش‌خان توره بود. وی زمینداری بزرگ بود که روس‌ها هرگز موفق به دستگیری اش نشدند. پس از این شورش، روس‌ها تا مدتی شاهد آرامش در منطقه بودند. اندکی پس از آن، فرد دیگری به نام اسماعیل خان توره در اُلی‌آتا^۲ سر به شورش برداشت که وی نیز در سال ۱۳۱۳ق / ۱۸۹۵م دستگیر شد. او برای شورش خود از مریدانش کمک مالی جمع‌آوری نمود. البته، روس‌ها علیه اقدامات خرابکارانه سیاسی او شواهد و مدارک کافی نداشتند به همین دلیل او را آزاد نمودند. در سالهای بعد شاهد شورهای

۱. اندیجان شهری است در ماوراءالنهر، واقع در جنوب شرقی دره فراغه و کرانه چپ سیحون علیا، که چندین سده مرکز سیاسی و فرهنگی ناحیه فرغانه بوده است. این شهر اکنون در جمهوری ازبکستان و در نزدیکی مرز آن با قرقیزستان قرار دارد (پاکتچی، احمد؛ «اندیجان»، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، ۳۶۲).

2. Auli ata

پراکنده‌ای از جانب مسلمانان این منطقه هستیم. سرانجام این جریانهای پراکنده با حضور رهبری مذهبی که یک ایشان نقشبندی بود، به یک رود بزرگ مبدل شد. نام او محمدعلی (مدالی یا دوکچی ایشان) بود. وی که یک رهبر دینی و شخصیتی برجسته بود در مرغیلان به دنیا آمد و در سن چهل و دو سالگی شهرتش تمام فرغانه را گرفت. برگرد او علاوه بر مردم عامی، شخصیتهایی جمع شده بودند که قبل از تصرف منطقه از افراد شناخته شده‌ای بودند و پس از آن، توسط روس‌ها از کارشان برکنار شدند. آغاز حرکت او نخستین بار در سال ۱۲۶۳ق / ۱۸۶۵م بود. حرکت تدریجی او نشان از طرحی نظام‌مند داشت (مدیر شانچی، ۱۴۱۳۷۸). وی سرانجام در ۱۸ می ۱۸۹۸م / ۱۳۱۶ق اعلان جهاد کرد و به همراه ۲۰۰۰ نفر به سمت اندیجان براه افتاد. فرمانده سپاه او همزمان عازم اش و مرغیلان بود. جمع کثیری از مردم ترکستان به طور همزمان و خودجوش با شعار احیای دوباره خان‌نشین خوقند و بیرون راندن روس‌ها از ماوراءالنهر متحد شدند. محمدعلی امید داشت که بتواند مردم تاشکند و سمرقند را نیز با خود همراه سازد و از آن طریق، دشمن را از دارالاسلام بیرون براند (carrer Dencauss, 1988, 167) فرمان جهاد او لرزشی در تمام ماوراءالنهر ایجاد کرد و مسلمانان را به فکر اتحاد با یکدیگر انداخت.

محمدعلی قبل از ورود به شهر با سپاه قدرتمند و تا دندان مسلح روس مواجه شد. فاصله این رویارویی تا شکست کامل کوتاه بود. ۵۴۶ نفر برای بازجویی و محاکمه توسط نیروهای روس دستگیر و باقی سپاه کاملاً ریشه کن شدند (مدیر شانچی، همانجا). پس از این ماجرا، حکومت استعماری تهدید ناشناخته و شتابزده‌ای را نسبت به جوامع نقشبندی نشان داد. این تهدید از جانب قدرت حکومت غیرمسلمانی بود که نه قداست این جماعت را می‌دانست و نه نفوذ معنوی رهبران آن را می‌فهمید. روس‌ها که از این مقابله شگفت زده شده بودند به بررسی علل قیام پرداختند. در ابتدا، آنها معتقد بودند که چنین حرکتی از جانب عثمانی‌ها هدایت و تغذیه می‌شود و در تأیید ادعای خود به نامه‌ای اشاره می‌کردند که نزد مدالی یافتند. با استناد به این نامه، آنها مدعی بودند که محمدعلی برای شورش خود از سلطان عثمانی مأذون بود (همانجا). طبیعی است که چنین استنادی به این دلیل بود که اولاً روس‌ها همواره از جانب عثمانی‌ها منافع خود را در خطر می‌دیدند، از این رو تصور می‌کردند که این تحرکات کارشکنی عثمانی‌ها در مسیر توسعه‌طلبی آنهاست. مدالی علاوه بر این اتهام، متهم به خروج علیه حاکم

جامعه اسلامی بود؛ زیرا طبق سخن آنها، حاکم علی القاعده به خاطر قدرت معنوی اش باید در سراسر جهان اسلام مورد اطاعت باشد. جهاد دینی زمانی مشروعیت می یابد که اذن آن از سوی حاکم جامعه اسلامی صادر شده باشد (Krausse, 1899,66).

به هر حال این قیام شکست خورد. محمدعلی و ۵ نفر از فرماندهانش در ۱۸ جولای همان سال در اندیجان اعدام و بسیاری از وفاداران و مریدانش یا به حبس ابد محکوم شدند یا برای مدتهای طولانی به زندان افتادند (Carrer Dencauss, ibid). روس ها علاوه بر این، ساکنان چندین روستا در مرغیلان را به دلیل حضورشان در شورش اخراج نمودند و گروهی از مهاجمین را در آنجا ساکن کردند و کشت پنبه را رواج دادند. مردم مرغیلان نیز از آنجا رانده و به سرزمینهای خشک و بی آب و علف کوچانده شدند (Ibid).

گرچه روس ها با هدف خفه کردن هر نوع جنبش ملی و مذهبی در منطقه، سرسختی زیادی علیه مسلمانان به خرج دادند اما اقدامات آنها حتی در خوقند نیز تأثیری بر جای نگذاشت؛ زیرا آنها قبل از خروج از این خان نشین با قیام دیگری مواجه شدند. قیام دره چرچیک به رهبری خواجه ایشان، قول قره، سازماندهی شد. در این دره قلعه ای به نام نیازبیگ احداث شده بود که کنترل ذخائر آب تاشکند از آنجا صورت می گرفت. ماجرا چنان بود که چرنیایف، فرمانده روسی، در می ۱۸۶۵م / محرم ۱۲۸۲ ق حمله نظامی خود را به طرف اوراتپه آغاز نمود. وی پس از آن عازم تاشکند شد، اما قبل از رسیدن به آنجا با سپاه ایشان قول قره خوقندی روبرو شد. گفته می شود که این نبرد از خونین ترین مبارزات مردم منطقه در برابر روس ها بود (Alworth, 1989, 134). وامبری درباره این قیام می گوید: «این شورش را قپچاق ها سازماندهی کردند. آنها با دلاوری در برابر روس ها ایستادگی نمودند تا آنکه رهبرشان عالم قل در جلوی دروازه تاشکند از پای درآمد» (وامبری، ۳۹۰).

همان طور که مشاهده شد در طول مبارزات و مقاومت توده های اجتماع، کوچکترین همکاری از جانب حکومت صورت نپذیرفت. در واقع، حکومت خوقند پیش از آن سروری روس ها را پذیرفته بود و ترجیح می داد که در سایه اقتدار روس ها حاکمیت ظاهری خود را در سالهای آینده حفظ نماید (کنستنکو، همانجا).

مشایخ و رهبران نقشبندی نیز که امیدی به ائتلاف با حکومت نداشتند و گویا قدرت فشار وارد آوردن بر حکومت را نیز در خود نمی دیدند، ناگزیر با مردم همراه شدند و هر گروه و رهبری، شخصاً سازماندهی مجزایی را برعهده گرفت و به راه افتاد.

به هر حال، روس‌ها پس از سرکوبی بی‌رحمانهٔ مقاومتها در خوقند، در میان سیل خون در حالی که یوغ بندگی برگردن خان نشین خوقند نهاده بودند، سرمست از پیروزی به سوی بخارا رهسپار شدند.

خان نشین بخارا و مقاومت علیه روس‌ها

در میان خانان منطقه، بخارا نقشی محوری و اساسی داشت. سالها بود که این منطقه پایتخت حکومت بود و تمرکز قدرت در این محدوده، در مقایسه با دیگر خانان، به خوبی محسوس بود. جایگاه معنوی تثبیت شدهٔ بخارا در تمام قلمرو آسیای مرکزی برای روس‌ها خطرناک بود. آنها فکر می‌کردند با تسلیم بخارا بسیاری از نقاط دیگر به تبع آن سرفرود خواهند آورد (کنستکو، ۵۶).

موقعیت جغرافیایی بخارا نیز برجستگی خاصی بدان بخشیده بود. این خان نشین میان خیوه، خوقند و افغانستان قرار گرفته بود و در مسیر تجاری ایران و هندوچین با روسیه قرار داشت (عشقی، ۱۳۷۴، ۱۳). در کنار موقعیت مکانی، باید به جمعیت قابل توجه این منطقه اشاره نمود که می‌توانست بازار مصرف مطلوبی برای روس‌ها باشد (همانجا).

از دیگر نشانه‌های شتاب روسیه برای تصرف بخارا، حضور نمایندگان و جاسوسان انگلیسی تمرکز یافته آنجا و طبعاً برای روس‌ها بسیار نگران کننده بود (وامبری، ۲۶۲).

عملکرد خان نشین بخارا زمینه‌ای را فراهم کرد که امکان مقاومت‌های محلی را از بین برد و موجب شد که نیروهای درونی و بیرونی متعدد بخارا انگیزه‌های لازم را برای دفاع نظام‌مند در برابر روس‌ها از دست بدهند. استبداد امیر نصرالله و فضای سرکوب و خشونت که پدید آورد، عملاً بخشهایی از شهرهای حاشیه‌ای بخارا را نسبت به منغیت‌ها دلسرد و ناراحت ساخت. ساکنان شهر سبز و حتی سمرقند و ایالات این منطقه هیچ‌گونه نظر موافقی نسبت به حکومت مرکزی بخارا نداشتند و به دنبال فرصتی برای ساقط نمودن حاکمیت منغیت‌ها می‌گشتند. علاوه بر آن، در آستانه به قدرت رسیدن امیر مظفر، مجدداً درگیری بر سر جانشینی آغاز شد و رقابتها و دسته‌بندیها شکل گرفت. چالش تا هنگام قرار گرفتن روس‌ها در آستانه تاشکند ادامه یافت. امیر نیز با بی‌تدبری در رقابت با سیاست‌پدر بر سخت‌گیریهای داخلی افزود. مالیاتها را افزایش داد و نبردهای بی‌فرجامی را با مناطق شهر سبز، حصار و کولاب آغاز نمود که سبب کینه مردم این شهرها نسبت به بخارا شد (همانجا).

پس از شکست قیام چرچیک، امیر مظفر نامه‌ای پر از خودستایی به ژنرال چرنیایف، جانشین ژنرال پروفسکی در فرماندهی سپاه روس، نوشت و او را به عقب‌نشینی از سرزمینهای متصرفه فراخواند و اعلام کرد که در غیر این صورت همه مسلمانان توران را به جنگ با روس‌ها برخواهدانگیخت (وامبری، ۳۹۱). وی برای اینکه ادعایش را ثابت کند به مصادره داراییهای بازرگانان روس که در آن هنگام در بخارا بودند پرداخت. پاسخ روس‌ها، در تندی، از نامه امیر مظفر کمتر نبود و چون آنها بدون توجه به تهدید امیر در اورنبرگ دست به شورش زدند، او نیز بدون آنکه در نامه‌های دو طرف به طور رسمی اعلام جنگ شده باشد، آماده نبرد با روس‌ها شد و خواجه نجم‌الدین را با هیأتی دوستانه به پترزبورگ فرستاد و از ستمهای فرمانده به تزار شکایت کرد (همانجا). روس‌ها که دریافتند هدف امیر یافتن فرصتی برای سامان دادن نیروهاست، نجم‌الدین را به زندان افکندند. اختلاف میان دو طرف بالا گرفت و روس‌ها آماده حمله به بخارا شدند. اما هنگامی که به سختی از بیابان جیزک، نخستین بیابان متصل به بخارا، گذشتند، خود را در برابر نیرویی که بیست برابر آنها بود دیدند. روس‌ها که دریافتند چاره‌ای جز عقب‌نشینی ندارند، از مرز بخارا کنار کشیدند. در نبرد بعدی که در بیستم می ۱۸۶۶م / محرم ۱۲۸۳ق در نزدیکی «یرجار»، در کناره چپ سیحون رخ داد، توپخانه روسیه توانست صفهای به هم پیوسته ازبکان را درهم ریزد. نبرد یرجار به منزله ضربتی نابودکننده برای ترکستان بود؛ زیرا به واسطه آن، استقلال ترکستان از میان رفت (همانجا). در این میان ژنرال کافمن، فرمانده روس، از برای اظهار دوستی نزد امیر مظفر ایلچی فرستاد. امیر که طعم شکست را چشیده بود و امیدی به یاری همسایگان نداشت، حاضر شد با روس‌ها مذاکره کند (سامی، ۱۹۶۲، ۷۱).

همان‌طور که ملاحظه شد، اوضاع در بخارا کاملاً به عکس خوقند بود. امیر بخارا با تکیه بر نیروی نظامی و معنوی که برای خود قائل بود، پس از تهدید نمودن روس‌ها جسورانه در برابر آنها ایستاد. درست پس از شکست در برابر روس‌ها و ناامیدی از مدد همسایگان و پذیرش ایلچی روس از جانب امیر مظفر نقش نقشبندیان آغاز شد. عبدالعظیم سامی گزارش داده است مبنی بر اینکه پس از شنیدن اخبار مربوط به مذاکره با روس‌ها در دارالخلافه صدای جهاد گروهی از ملایان و ایشان‌های نقشبندی به گوش رسید. در حکم جهاد آنها که در آن زمان در بخارا در نقش عالمان دینی در کنار حکومت عمل نمودند چنین آمده که دین مبین اسلام مدارا با دشمن نصارا و به

زیر سلطه آنها رفتن را به هیچ عنوان نمی‌پذیرد. این گروه «بقاخواجه»، صدرنشین بخارا، را با گروهی دیگر از مریدان و طالبان تحریک نمودند و پس از نوشتن صورت وجوب جهاد، آن را طوعاً و کرهاً به مهر علما رسانیده و آن روایت شرعی را دست آویز خود قرار دادند، و با جمع کثیری از مریدان و غزاطلبان به دروازه ارگ دویدند و فریاد برآوردند و با پرتاب سنگ به طرف پنجره قصر، خواستار اعلام جنگ از جانب امیر مظفر شدند. امیر برای آرام نمودن آنها چند نماینده نزدشان فرستاد تا آنها را متقاعد کند و شرایط را برایشان تشریح نماید؛ اما نتیجه‌ای بر این مذاکره مترتب نشد و امیر به ناچار به خواست آنها تن داد (همانجا).

وامبری در گزارش خود چنین اظهار می‌دارد: «مردمان به گونه‌ای به جهاد برخاستند که نه کسی در جای مانند آن را دیده بود و نه در اسلام پیشینه‌ای داشت. خرد و کلان، دین مردمان و سپاهیان به آن پاسخ مثبت گفتند تا آنجا که به گونه‌ای بی‌نظمی و شورش انجامید» (ملا صالح، ۷۱۹). از طرف مشرق از درون سمرقند نیز قبایل و ایلات، «عمرخان ایشان»، از اولاد مخدوم اعظم نقشبندی، را سردار و سرهنگ خود کردند و با جمعیت خود از یک جانب رسیده، با روس‌ها درافتادند (همانجا)؛ اما از صدمه توپ و ضراب و تفنگ، افراد بسیاری به شهادت رسیدند و امیر به همراهی باقی مبارزان به طرف شهر سبز روانه شدند (وامبری، ۳۹۶).

گرچه سپاهیان مسلمان در بخارا، به رهبری مشایخ نقشبندی و یاری حکومت، نیز نتوانستند در برابر دشمن تا بن دندان مسلح و مجهز به انواع سلاحها توفیقی حاصل نمایند، اما شکل ائتلاف و شیوه سازماندهی قیام در بخارا قابل توجه است. نقشبندیان در اینجا در نقش عالم دینی عمل کرده، حکومت را با حکم شرعی تحت فشار می‌گذاشتند و مردم نیز به حکم وجوب جهاد تن داده و در برابر متجاوزان ایستادند. قیامها و حرکتها در این منطقه پراکنده و مجزا نیست، بلکه یک صلاهی جهاد و یک حرکت عمومی واحد به رهبری یک شیخ نقشبندی است؛ به همین دلیل در باب شکوه لشکریان مسلمان بخارا مبالغه بسیار زیادی شده است (وامبری، همانجا). در کنار قدرت و قوت رهبران نقشبندی این دیار و توانایی بر ایجاد فشار بر حکومت، ظاهراً باید این مطلب را مورد توجه قرار داد که اوضاع سیاسی در این زمان در بخارا بسیار سامانمندتر از خوقند بود و حاکم بخارا نیز مقتدرانه‌تر عمل می‌کرد. علاوه بر این بستر سیاسی، شاید عامل قابل توجه دیگر در بخارا، عدم قساوتی است که در خوقند وجود داشته است. در خوقند، نیروهای روسی

به دلیل بی‌تجربگی و به دلیل اینکه احتمال مقاومت از جانب اجتماع و حکومت را نمی‌دادند و ترس از جدی بودن واکنشها، با شدت و سنگدلی هر چه تمامتر به سرکوبی پرداختند. نکته دیگری که در اینجا قابل توجه است، نقش علمای شریعتمدار در صحنه مبارزات است. این جریان که حضورش در دارالخلافه تاحدودی پررنگ تر بود، همواره در برابر طریقت قرار گرفته و معتقد بود که حضور طریقتها، بی‌رونی را برای بازار علم و دین در بخارا به ارمغان آورده است (Hambly, 1969, 168). این گروه که هرگز در طول تاریخ این سرزمین نتوانسند با طریقتها کنار بیایند و همواره آنها را متهم به دینداری عوامانه و خرافی می‌کردند، حضورشان در منابع بسیار کم رنگ می‌نماید. شاید بتوان این مطلب را تأییدی بر سخن الکساندر بنیگسن گرفت، که گفته است: «همان تلاشهای مسلحانه اندکی که علیه روس‌ها صورت پذیرفت، از جانب رهبران نقشبندی بوده است» (بنیگسن، ۱۳۷۸، ۴۶).

در هر صورت، آنچه که در نهایت در بخارا به وقوع پیوست، قرار داد صلحی بود که امیر بیچاره این دیار توانست در پناه آن، چند سال مانده از عمرش، سایه‌ی پادشاهی را برای خود نگاه دارد. در این قرارداد، بخارا موظف به پرداخت غرامت جنگی، معادل صد و بیست هزار تیل (نیم میلیون دلار) شد (وامبری، ۴۰۱). پس از پایان سلطه بر بخارا و افزودن آن به مستعمرات روسی، فرماندهان حکومت تزاری راهی دیار ترکمانان شدند. آنها مدتی بود که در مناطق شرقی دریای خزر، جنوب آمودریا، جای پای خود را محکم کرده بودند. از اواسط سال ۱۸۶۹م / ۱۲۸۶ق قوایی از منطقه قفقاز، قرارگاهی در قزل‌سو تأسیس نمودند. مناطق اطراف قزل‌سو به عنوان بخشی از استان داغستان که تحت نظارت فرمانداری کل قفقاز قرار گرفت، ضمیمه‌ی خاک روسیه شد. در سال ۱۸۷۳م / ۱۲۹۰ق هنگامی که قزل‌سو به یکی از پایگاههای عملیاتی علیه خوارزم تبدیل شد، اراضی بیشتری به تصرف روس‌ها درآمد. این ولایت دور افتاده جز آنکه دارای تعدادی استحکامات ساحلی راهبردی بود، که ممکن بود در روابط با ایران و بریتانیا به کار آید، جاذبه‌ی دیگری برای روس‌ها نداشت. طولی نکشید که یورشهای پیاپی ترکمن‌ها، استقرار مواضع پیشرفته‌ای را در داخل منطقه ضروری ساخت. اقدام علیه ترکمن‌های «تکه» و تصرف سرزمینهای آنان، البته دلیل دیگری داشت و آن این بود که احداث راه آهن که از قزل‌سو آغاز شده بود، باید از این منطقه می‌گذشت و این اقدام تنها بعد از تسلط کامل بر ترکمنها مقدور بود؛ زیرا آنها منطقه را از ساحل دریای خزر تا ساحل آمودریا اشغال کرده بودند.

همان طور که پیشتر نیز اشاره شد، در منطقه ماوراءالنهر یک رهبری منسجم برای مبارزه با روس‌ها وجود نداشت و اشکال متفاوتی از مقابله و جهاد در هر منطقه دیده می‌شد. در جامعه‌ای همچون جامعه ترکمن‌ها که مردم در آن با پیوستگیهای دودمانی و قبیله‌ای زندگی می‌کردند، نقش رهبران دینی بسیار چشمگیر بود. شیوخ نقشبندی در این دیار از حمایت توده مردم برخوردار بودند و در بین قبایل و خانها در عمل مقام میانجی می‌نمودند. گاهی رهبری شورش علیه ایران و یا خیوه را عهده دار می‌شدند، آنها که فرزندان پیامبر(ص) و یا چهار خلیفه‌ی اول دانسته می‌شدند، جایگاهی برجسته و شگفت‌انگیز در جامعه ترکمن داشتند و اعتقاد عامه بر آن بود که این خواجه‌ها قدرت مذهبی اسلاف مقدس خود را به ارث برده‌اند. این دودمانهای مقدس، منزله و واجب‌الاحترام تلقی می‌شدند و مصون از تعرض و دستبرد بودند. در نبرد روس‌ها با مردم ترکمن، آنها به طور ویژه در خیزش و سازماندهی رهبری نبرد نقش داشتند.

در منطقه، این اندیشه رایج بود که هیچ کس قادر به شکست ترکمن‌های تکه نیست. امیر بخارا معتقدند بود باری گرفتن گوگ‌تپه، صد هزار قشون روس لازم است. روس‌ها برای حفظ ابهت و موقعیت خود می‌بایست به هر روش ممکن مقاومت ترکمانان را درهم شکنند، از این رو در جلسه اضطراری تمامی صاحب منصبان ارشد روس در حضور تزار بر تصرف این منطقه به هر راه ممکن تأکید نمودند و سرانجام با تصویب تزار فرمان یورش صادر شد (اسکوبلف، میکروفیلیم شماره ۱۹۵۶، ۱۸).

همان طور که گفتیم، وجود ساختار قبیله‌ای در جامعه ترکمن سبب شد که شکل منسجم‌تری از مبارزه را در این دیار شاهد باشیم. ترکمانان آخال پس از شنیدن خبر، مجلس شورایی تشکیل دادند. از این مجلس چنین برمی‌آمد که تمام ساکنان آخال تکه باید در «دنکیل تپه» جمع شوند و انجام رسانیدن این حکم بر عهده «تیکمه سردار» و «قربان مراد نقشبندی»، که سمت قاضی‌گری تمام آخال را داشت، گذاشته شد. نقش قربان مراد در رهبری برای ایجاد انسجام و یکپارچگی میان توده‌های مردم و مریدانش نقشی شگفت‌انگیز بود؛ به گونه‌ای که روس‌ها برای اولین بار در طول سالهای اشغالگری خود، در آخرین اقدام جنگی برای تصرف کامل منطقه، طعم شکست را از جانب کوچ‌نشینان ترکمن چشیدند.

اولین درگیری میان ترکمن‌ها و روس‌ها در سال ۱۸۷۹م / ۱۲۹۷ ق ژنرال بی. د. لازارف، فرمانده ارتش اول قفقاز، ستون نظامی نیرومندی را علیه ترکمن‌های تکه از

منطقه آخال رهبری کرد. لازارف در خلال پیشروی نیروها جان سپرد، ولی معاون وی دوماکین ستون مزبور را همچنان به سوی واحه مورد نظر پیش برد. در ۹ سپتامبر ۱۸۷۹م/ رمضان ۱۲۹۶ ق، نیروهای روسی به گوگ تپه رسیدند. بخش اعظم ترکمن های آن سامان که حدود ۱۸۰۰ خانوار می شدند، در پشت دیوارهای حاکی استحکامات نقطه مزبور موضع گرفته بودند. این امکان وجود داشت که گوگ تپه را با آتش توپخانه با خاک یکسان سازند، ولی دوماکین که برای کسب افتخارات نظامی صبر و قرار از دست داده بود، پس از وقت دستور قطع آتش توپخانه را داد تا پیاده نظام امکان یورش به سمت استحکامات را بیابند. ترکمن ها از این موقعیت استفاده کردند و هنگامی که روس ها دست به حمله زدند، با مقاومتی بسیار عجیبی روبرو شدند. حتی زنها که از دیدن وحشی گری آنها به خشم آمده بودند، همچون ببری به طرف آنها یورش برده، سنگ پرتاب می کردند و یا آب جوش بر سرشان می ریختند. در این نبرد، ترکمن ها مقدار زیادی از اسلحه های روس ها را به غنیمت گرفتند. در حالی که روس ها شب را در بدبختی و بدون کمک سپری کردند، ترکمن ها در حال بررسی موقعیت خود بودند.^۱ آنها فکر می کردند با ادامه نبرد، بقیه افراد خود را نیز به کشتن می دهند. بنابراین، تصمیم گرفتند که نماینده های به اردوی دشمن بفرستند. چهار نفر برای انجام این مأموریت انتخاب شدند؛ اما هنگامی که به نقطه مزبور رسیدند، دیدند که آنها با خاک یکسان شده و از فاصله دور گرد و غباری را دیدند. گویا لشکریان روس در حال عقب نشینی بودند. آنها با این خبر مسرت بخش با عجله بازگشتند مردم نفس راحتی کشیدند(همانجا).

تأثیر این شکست در بیرون امپراتوری روسیه و در سراسر ماوراءالنهر بسیار عمیق بود و سبب فرو ریختن اقتدار روسیه شد. سپاهیان روس در سرزمین ترکمن ها با مقاومت سخت تر از آنچه که در سایر قسمت های این سرزمین دیده بودند مواجه گردیدند(بارتولد، ۳۰۸). دولت تزاری بیمناک از اثر این شکست در خدشه دار شدن اعتبار روسیه، فوراً ژنرال اسکوبلف را که در جنگ های روس و عثمانی افتخارات بسیاری کسب کرده بود، در رأس نیرویی بدان ناحیه اعزام نمود. فرمان تزار به این سپاه چنین بود: «تحت هیچ شرایطی از برنامه تعیین شده تخطی نکنید و عقب نشینی ننمایید؛

۱. البته تلفات ترکمن ها بیشتر از روس ها بود. از ۳۰۲۴ نیروی روسی که درگیر نبرد شدند، تقریباً ۲۰۰ نفر کشته و بیش از ۲۵۰ نفر دیگر مجروح شدند؛ اما تعداد کشته شدگان ترکمن چهار هزار نفر بود که از این تعداد ۲۰۰۰ نفر زن و کودک بودند. (اشپولر، ۱۱۱)

زیرا این مسئله در نظر آسیا و اروپا ضعف ما تلقی می‌شود و سبب جسور شدن دشمنانمان می‌گردد» (Carrer Dncauss, Ibid. 149).

نبرد دوم

قوای اسکوبلف در نوامبر ۱۸۸۰م/ ۱۲۹۷ق با نیرویی معادل ۷۱۰۰ نفر به واحهٔ تکه آخال رسید و استحکامات گوگ تپه را محاصره کرد. مدافعین گوگ تپه همچون گذشته، سرسختانه مقاومت کردند؛ ولی اسکوبلف در عین حال که مواضع آنها را زیر آتش مداوم توپخانه قرار داده بود، واحد مهندسی را مأمور نمود که با حفر نقبهایی به زیر استحکامات ترکمن‌ها، مواد منفجره تعبیه کند. اسکوبلف در حین عملیات از فرماندهان خود می‌خواست که فقط به وظیفهٔ خود عمل کنند و با دیدن صحنه‌های دلخراش، سرگرم مسائل احساسی نشوند. ۱۲۰۰ نفر نیرو برای سپاه روس از ارتش قفقاز رسید و آنها تقاضای ۱۰۰ اسلحهٔ سنگین نمودند (مدیر شانچی، ۸۳). نیروهای فاتح به تعقیب فراریان پرداختند و همه را، از زن و مرد و پیر و جوان، از دم تیغ گذراندند. قتل‌عام گوگ تپه مقاومت ترکمن‌ها را درهم شکست. آنها که طعم اقتدار روسیه را چشیده بودند، شاهد الحاق سرزمینشان به متجاوزان تزاری بودند. پس از آن، با الحاق سرزمین ترکمن‌های مرو به قلمرو روس‌ها که بدون عملیات نظامی صورت گرفته بود، تصرف آسیای مرکزی کامل شد (بارتولد، همانجا).

ژنرال انگلیسی سرپرسی سایکس دربارهٔ مقاومت ترکمن‌ها چنین می‌نویسد:

« چند سال پس از پیروزی، وقتی که بر این خرابه‌ها (گوگ تپه و اطراف آن) گذر کردم، از شجاعت نومیدانه‌ای که ترکمانان نشان دادند و مدت بیست روز این قلعه را که دارای دیوارهای ساده‌ای بود در مقابل ارتش روس حفظ نمودند، حیرت کردم» (سارلی، ۲۷).

سقوط گوگ تپه منجر به استیلای روسیه بر ماوراءالنهر و تشکیل ایالات ماوراءالنهر خزر شد. این حادثه همچنین به منزلهٔ پایان چندین دهه مقاومت در برابر تجاوزات ارضی روسیه به شمار می‌رفت. مقاومت و کشتار بی‌رحمانهٔ هزاران نفر از ترکمانان، تأثیر شگرفی در فرهنگ و ادبیات ترکمنی بر جای نهاد. شاعران این سرزمین، متأثر از این رخدادی سابقه، به بیان مشاهدات خود از این ماجرا و احساسات سوزناک خود در قالب شعر، مرثیه، داستان و غیره پرداختند. شاید نوشتن تاریخ ترکمن در این برههٔ زمانی حساس که پایان استقلال آنها و آخرین نقطهٔ اشغال شدهٔ منطقه بود، بدون توجه به آثار

بر جای مانده از شاعرانی که خود در صحنه مبارزه حاضر بوده‌اند، ممکن نباشد. البته این نکته نیز باید مورد توجه باشد که در دوران بلشویک‌ها، تحریفات زیادی برای کم رنگ نمودن و یا مخدوش کردن این مقاومت صورت گرفته است. ۱۲ ژانویه، روز سقوط گوگ تپه از ترکمنستان، «روز خاطره» نامیده شد و طی آن، مردم با اجتماع در بقایای قلعه‌ی گوگ تپه و اجرای مراسم دعا و نیایش یاد و خاطره قربانیان را گرامی می‌دارند (سارلی، ۱۳۷۴).

اینجا پایان مبارزه علیه تجاوزات روس‌ها نبود، بلکه پایان تصرف ماوراءالنهر بود. مبارزه نقشبندیان علیه حکومت تزاری از این پس سیر متفاوتی را طی نمود که البته بررسی آن در این مقال نمی‌گنجد. حضور در صفوف نهضت جدیدی‌ها و مبارزات مخفی دیگر، به بقای حلقه‌های این طریقت که اکنون به شدت تحت نظر روس‌ها بودند، کمک زیادی نمود. اقدام دیگر روس‌ها پس از سلطه کامل، تلاش برای کاهش قدرت نقشبندیان بود که به دلیل در دست داشتن اوقاف در نقاط مختلف ماوراءالنهر از توان اقتصادی نسبتاً خوبی برخوردار بودند. حکومت تزاری با اسکان روس‌ها در بسیاری از زمینهای وقفی نقشبندیان که متعلق به «بنیاد احرار» بود و همچنین مسدود نمودن خانقاهها، ضربات بسیاری بر آنها وارد نمود؛ اما هیچ یک از این تلاشها برای نابودی نقشبندیان و حلقه‌های آنها کافی نبود.^۱ شورش با سماچیان و نقش رهبری نقشبندیان در این قیام چندین ساله، مؤید این ادعا است (بنیگسن، ۴۹).

نتیجه

جامعه ماوراءالنهر در آستانه شدت بخشی تجاوزات روس‌ها چند کانون قدرت دارد که حاصل تجزیه ای سیاسی است که پس از تیموریان در دوران شیانیان و اشترخانیان رخ داده است. هر یک از این کانونها بستر سیاسی و فرهنگی خاصی وجود دارد که تغییر شکل واکنشها و مقاومت در برابر روس‌ها منوط به فهم آنهاست. گذشته از درگیریهای میان خانان و تنشهای شدید داخلی که تاریخ ماوراءالنهر در این دوران آکنده از آن است، در تفسیر نقش مهم‌ترین جریان دینی منطقه در این زمان نمی‌توانیم قضاوتی قطعی داشته باشیم. عملکرد و نقش نقشبندیان در هر منطقه خاص همان است. آنها گاه

1. Jo. Ann. Gross, "The waqf of khoja "ubaydollh in Ninteenth century central Asia", Naqshbandiyyeh in western and central Asia, Elizabeth Ozdalga, Swedish Research institute, Istanbul, 1997

فرماندهان نظامی، گاه مراجع دینی و گاه رئیس قبیله‌اند که تلاش می‌کنند مردمان سرسپرده جامعه‌ی خود و در صورت امکان، حکومتیان را که اکنون تقریباً هیچ پیوندی با آنها ندارند، به حرکت و جنبش علیه دشمن نصارا وادارند.

در هر حال، برخلاف نهضت شریعت نقشبندیان قفقاز که رهبران آن، از زمان شیخ منصور تا قیام ۱۹۲۰، با روحیه‌ی جهادی بالا توانسته بودند تماماً جریانها و نهضتهای ملی - لیبرال را در خود حل نمایند، در ماوراءالنهر با ضعف روحیه‌ی جهاد و عنصر رهبری، اشکال متفاوتی از مبارزه و مقاومت را شاهدیم که غالباً توسط نقشبندیان این دیار به منظور لرزاندن پایه‌های اقتدار روس‌ها صورت پذیرفته است و اگر همین تلاشهای اندک برای بسیج نیروی مسلمانان توسط رهبران و شیوخ صوفی نبود، این سرزمین در تاریخ خود هرگز خاطره‌ای باشکوه از مقاومت و ایثار برای حفظ دارالاسلام در برابر تزاری‌ها نداشت.

منابع

۱. ابن میر عبدالاحد، امیر عالم خان؛ تاریخ حزن الملل بخارا (خاطرات امیر عالم خان)؛ ، تهران: مرکز مطالعات ایرانی، ۱۳۷۳ش.
۲. اسکوبلف، جنگ در ترکستان، میکروفیلم شماره ۱۹۵۶، دانشگاه تهران، تالار خطی کتابخانه و مرکز اسناد.
۳. اشپولر، و دیگران؛ آسیای میانه: مجموعه مقالات تاریخی؛ ترجمه کاوه بیات؛ تهران: دفتر پژوهشهای فرهنگی، ۱۳۷۶ش.
۴. بارتولد، و.، خاورشناسی در روسیه و اروپا، ترجمه حمزه سردادور، تهران: ابن سینا، ۱۳۵۱ش.
۵. بنیگسن، الکساندرو اندرس ویمبوش؛ صوفیان و کمسیرها: تصوف در اتحاد شوروی؛ ترجمه افسانه منفرد؛ تهران: دفتر پژوهشهای فرهنگی، ۱۳۷۸ش.
۶. سارلی، اراز محمد؛ ترکستان در تاریخ، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴ش.
۷. سامی، عبدالعظیم؛ تاریخ سلاطین منغیته، مقدمه و ترجمه ل.م. پیفانوا؛ مسکو: آکادمی فنهای رس‌رس. اوزبکستان، انیستیتوت شرقشناسی، ۱۹۶۲م.
۸. عشقی، ابوالفضل؛ ویژگیهای جغرافیایی آسیای میانه و قزاقستان؛ مشهد: نشر نیکا، ۱۳۷۴ش.

۹. کنستنتکو؛ شرح آسیای مرکزی و انتشار سیویلیزاسیون روسی در آن؛ ترجمه مادروس داودخانف؛ تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۳ ش.
 ۱۰. کنساریف؛ قرقیزها و خانات خوقند؛ ترجمه علیرضا خداقلی پور؛ تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰ ش.
 ۱۱. کولائی، الهه؛ سیاست و حکومت در آسیای مرکزی؛ تهران: سمت، ۱۳۷۶ ش.
 ۱۲. گروسه، رنه؛ امپراتوری صحرائوردان؛ ترجمه عبدالحسین میکده؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۳ ش.
 ۱۳. لین پول، استانلی؛ تاریخ دولتهای اسلامی و خاندانهای حکومتگر؛ ترجمه صادق سجادی؛ تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۰ ش.
 ۱۴. مدیر شانچی، محسن؛ در میانه‌ی آسیا: مجموعه مقالات و گفتگوها درباره‌ی افغانستان و آسیای مرکزی؛ تهران: انتشارات کتاب‌باز، ۱۳۷۸ ش.
 ۱۵. ملاصالح، تاریخ جدید، [بی جا]، [بی نا]، [بی تا].
 ۱۶. نیکولایووا، لارسیا؛ تاجیکستان؛ تصحیح صفا اخوان؛ تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۱۳۸۰ ش.
 ۱۷. وامبری، آرمینیوس؛ تاریخ بخارا: از کهن‌ترین روزگار تاکنون؛ ترجمه سیدمحمد روحانی؛ تهران: سروش، ۱۳۸۰ ش.
18. Alworth, Edward: *Central Asia: 120 years of Russian Rule*, Duke university Press, Durham & London, 1989.
 19. Dencauss, Helene Carres, *Islam and Russian Empire: reform and: revelation in central Asia*, London, I.B. Tauris and co. 1988.
 20. Hombly, Gavin, *Central Asia*, Weidenefeld and Nicolson, 1969.
 21. Ram, Rahul, *Politics of central Asia*, London, Curzon, press, 1979.

مقالات

۱. پاکتچی، احمد؛ «اندیجان»؛ دایره‌المعارف بزرگ اسلامی؛ ج ۱۰، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران، ۱۳۸۰ ش، ج ۱۰.
۲. سارلی، ارازمحمد؛ «تأثیر فاجعه گوگ‌تپه در ادبیات ترکمن»؛ فصلنامه‌ی آسیای مرکزی و قفقاز، س چهارم، دوره‌ی دوم، ش ۱، پاییز، ۱۳۷۴ ش.
3. Gross,jo, "The waqf of khoja ubaydollh in Ninteenth century central Asia: Naqshbandiyyeh in western and central Asia", Elizabeth ozdalg, Swedish research institute, Istanbul, 1997.